

بیان دلیل اول مرحوم شیخ اشراق برای اثبات عقل مجرد (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در تتمه دلیل اول مرحوم صاحب مطارحات که ما گفتیم که در واقع دو دلیل محسوب می شود اما مرحوم آخوند آن را به عنوان یک دلیل ذکر کرده اند.

۱. تلمیذ: [جلسات فلسفه و فقه را] دو روز دو روزش کنیم.

استاد: یعنی مثلاً دو روز فلسفه و دو روز فقه باشد؟ این طوری می شود و یک روز در میان هم می شود! البته خب دو روز پشت سرهم باشد بهتر است چون انس با مطلب بیشتر است و آدم بهتر مطلب دستش است ولی در هر صورت ما خواستیم در این مدت دو درس باشد و بینش فاصله باشد دیدیم نشد! مخصوصاً اینکه گاهی اوقات احساس می کنم که نمی شود و ادامه دادن صحبت مشکل است. لهدا شاید این طرح بدی نباشد که مثلاً شنبه و یکشنبه را به فقه می پردازیم و سه شنبه و چهارشنبه را به فلسفه می پردازیم. چون خودم احساس می کنم که روش ما روش صحیحی نیست. خدا مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - را رحمت کند ایشان چند بار به من تأکید داشتند که مباحثه فقه را تا آخر عمرت داشته باش و نفرمودند که چه باشد، هر چه شد یک بحث فقهی مثلاً لمعه یا شرایع هر چه شد.

و خودم یک هم چنین احساسی را می کنم که در نبود فقه انگار یک خلایق دارم اما اصول این طور نیست اصول که همه اش بافتنی است!! آنچه که از ائمه علیهم السلام رسیده است همان فقه است حالا ما خودمان برمی داریم کم و زیاد و بالا و پایین می کنیم حرف دیگری است! ولی خود [مباحث] فلسفه هم بالأخره اینها مطالب الهی و نورانی است. مطالبی است که با توحید و صفات و آثار وجود کار دارد این هم جای خودش را دارد و انسان نمی تواند از این مسائل صرف نظر کند و اثرات مهمی در تفکر انسان دارد. پس إن شاء الله ما دیگر به همین نحوه ادامه می دهیم تا چهارشنبه همین فلسفه را می خوانیم و از جلسه بعد دو روز اول به فقه و دو روز بعد را به فلسفه می پردازیم تا ببینیم که با این تدبیر آیا مشکل حل می شود یا نه.

صحبت در این بود که تمام افاعیلی که در وجود انسان یا نبات یا حیوان هست اینها در خودشان نفس اعمال رویه دارند. وقتی که علتی یک تأثیری در معلول می‌گذارد آن تأثیر از همان جهت علت است و اختلاف در این افاعیل و قوا به نحو شدت و ضعف و به نحو اختلاف ماهوی و اشکال و صور مختلفه و تخطیط یعنی همین برنامه و تشکلی که فاعلیت این قوا پیدا می‌کند به طور کلی نمی‌تواند در تحت یک تدبیر و اراده‌ای باشد که بتواند نسبت به سایر امور نیز ادراک و شعور [داشته] باشد. هر قوه‌ای کار خودش را انجام می‌دهد مثل انسانی که پیش طبیب می‌رود، طبیب می‌گوید که کار من فقط در [زمینه] استخوان است و دیگر به مغز، کلیه، قلب و جهاز هاضمه شما کاری ندارم. اگر اعضای دیگر شما درد می‌کند باید پیش طبیب دیگری بروید. پیش آن که رفتی او می‌گوید که این عکس‌ها را بگیر و این کارها را انجام بده، بعد می‌گوید: مشکلی در کلیه نداری. حالا فرض کنید که باید به قسمت معده بروید. هرکدام کار خودشان را انجام می‌دهند و در حیطة تخصص خودشان اظهار نظر می‌کنند. قوای نامیه و

مبدله و غاذیه در وجود انسان هرکدام کار خودشان را انجام می دهند و کاری به دیگری ندارند و در اینجا نسبت به دیگری اِعمال رویه انجام نمی شود به طوری که اگر یک قوه بخواهد از روی شعور و ادراک نه تنها نسبت به فعل خودش دارای شعور و ادراک باشد بلکه نسبت به کلّ مسائل و قوای دیگر هم بتواند ادراک و شعور داشته باشد طبعاً هم چنین مسئله ای مستحیل است و به مزاح شبهه است. باید یک عقل مدیر و مستقل و مدبری باشد تا اینکه آن عقل هرکدام از این قوا را در مسیر و راه خود مورد بهره برداری قرار بدهد. همان طور که خود ما هم همین کار را انجام می دهیم. دست دارای قوه ماسکه است و می تواند این [شیء] را بردارد اما من باید دست را در اینجا به کار بگیرم تا اینکه این را بردارد یا اینکه این را برندارد و این لیوان را بردارد یا این لیوان را برندارد و این کتاب را بردارد، خود دست فقط دارای قوه ماسکه است و شعور ندارد که لیوان را بردارد یا ظرف آب یا کتاب و یا قلم را بردارد. آن قوهای که در نفس انسان هست آن نفس ناطقه، آن

مدیر، آن مدبر و آن عقل که آن امور را می گرداند از همه آنها برای رسیدن به مقصود خود استفاده می کند مثلاً از چشم، گوش، زبان، دست، پا و ... برای رسیدن به مطلوب استفاده می کند.

روی این جهت خود این قوا که در وجود اعضاء منبث و پراکنده هستند، شعور و ادراک تدبیر ندارند. بله، ممکن است بگوییم که دارای شعور در اعمال رویه هستند ولی شعور در تدبیر که این کار را انجام بدهند و آن کار را انجام ندهند و در این ساعت این عمل را انجام بدهند و در ساعت دیگر... نسبت به مسائل مختلفه [این شعور را ندارند] که در اینجا دیگر مسائل، فنون و علومی است که مختص به خودش است.

یادم هست یک وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - این شعر را که برای سعدی است می خواندند و ایراد می گرفتند.

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه *** به کفر یا به شکایت برآید از دهنی
فرشته ای که وکیل است بر خزاین باد *** چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی^۱

می گوید که آن فرشته فقط به دنبال این است که

۱. گلستان سعدی، باب هشتم، حکمت ۶۵.

این عمل را انجام بدهد و کاری به این ندارد که چراغ
پیرزن از بین می‌رود و فقط وظیفه‌اش این است که
﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أُمَّرَاتٍ﴾^۱ بیاید و مشیّتی را که تعلق
گرفته است انفاذ و تنفیذ کند.

ایشان می‌فرمودند: نه! آن چراغ پیرزن هم اگر
تقدیر باشد، می‌میرد و خاموش می‌شود و اگر تقدیر
نباشد هزار طوفان هم نمی‌تواند آن چراغ را خاموش
کند! خب موارد بسیار عدیده‌ای دیده شده است و
مسئله ثابت است که در عین وقوع یک حادثه، انسان
مشاهده می‌کند چطور بعضی از افراد از آن حادثه
جان سالم به درمی‌برند! خب این یک مسئله است
البته ما به نحوی هم می‌توانیم توجیه کنیم.

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه *** به کفر یا به شکایت برآید از دهنی

تغییر مسائل بداء و قضا و قدر به واسطه دعا

البته به این بیت اشکال وارد است که به شکر و
یا به شکایت قضا تغیر و تبدل پیدا می‌کند. ﴿مَا
نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ﴾

۱. سوره نازعات (۷۹) آیه ۵. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۷:

«سوگند به فرشتگانی که تدبیر امور می‌کنند.»

مَنْ هَا أَوْ مِثْلَهَا ﴿﴾^۱ هم چنین در مسائل بداء و مسائل دیگر؛ تبدل حال و تبدل قضاء و قدر و امثال ذلک، اینها اموری هستند که به واسطه دعا تغییر پیدا می کنند و خود دعا هم در مسیر قضاء و قدر است. جناب سعدی تصورشان بر این است که یک لوح محفوظی هست و تقدیر بر آن لوح محفوظ، فلان مسئله را رقم زده و تمام شد و دیگر کاری به سایر مسائل نداریم ولی باید به ایشان گفت که در همان لوح تقدیر که لوح محفوظ است و همه تقدیرات و حوادث عالم کون در آنجا نشئت گرفته و علم عنایی در آنجا تحقق پیدا کرده است، خود دعا و ناله و ابتهال هم در مسیر تثبیت مشیت رقم خورده است؛ یعنی قضای الهی تا اینجا قرار است بیاید و به اینجا که رسید فلان دعا، فلان ندامت، فلان توبه و فلان ابتهال [تغییرش می دهد] مثل داستان حضرت یونس که داستان خیلی عجیبی است! واقعاً در این قرآن، ما توحید را **بتمام معنی الكلمة** مشاهده

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۰۶. مهر تابان، ص ۳۹۶:

«ما هر آیه ای را که نسخ کنیم و برداریم و یا به فراموشی اندازیم، مثل آن را یا بهتر از آن را می آوریم.»

می‌کنیم که چگونه از ذات پروردگار آثار و صفاتش دارد در عالم نشر پیدا می‌کند و همه این مسائل برای علم ما و برای تبدل جهل ماست.

اسرار نهفته در داستان‌های قرآن

در داستان حضرت یوسف اسرار عجیبی نهفته است، در داستان حضرت موسی و خضر علیهما السلام [اسرار عجیبی نهفته است] و در داستان حضرت یونس: ﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾^۱ حضرت یونس پیغمبر خداست، پیغمبر خدا که گناه نمی‌کند، پیغمبر خدا مکلف بر اجرای تکلیف است که تکلیف را انجام بدهد. حضرت یونس می‌آید تبلیغ رسالت را می‌کند اما قومش او را مسخره می‌کنند و حرفش را گوش نمی‌دهند. او هم نفرین می‌کند و نفرینش هم نافذ است!

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۹۷:

«داستان همنشین ماهی را بیاد آور که با حالت غضب و خشم از قوم خود جدا شد و از آنها فاصله گرفت و چنین گمان نمود که ما بر او سلطه و استیلاء نخواهیم یافت.»

چون پیغمبر وقتی که نفرین کند نفرین او، نفرین یک فرد عادی نیست بلکه نفرین او نفرین در اجرای رسالت است؛ یعنی این طور نیست که یک پیغمبر همین طور بیاید کناری بنشیند و یک نفرینی بکند و حالا یا خدا برآورده کند و یا ملائکه چانه بزنند و بگویند که مثلاً یا رسول خدا یک خرده دست نگره دار و یک خرده صبر کن تا ببینیم چه می شود بلکه این مردم آمدند، نه! وقتی که خدا رسولی را می فرستد تمام امکانات و قوا را هم همراه با آن رسول می فرستد مگر اینکه خود آن [رسول] در مقام تخاطب صبر کند. در داستان حضرت نوح داریم که مدام نفرین می کرد و خدا می گفت که صبر کن.

اما اگر قرار بر این باشد که پیغمبر عملی را از روی قصد و انشاء بخواهد انجام بدهد، آن دیگر ردخور ندارد چون خودش دارد اِعمال می کند و این قوا در اختیار او قرار داده شده است که بیاید در راه رسالت و در راه ابلاغ تکلیف اِعمال کند و این برنامه هم جزو برنامه او در اینجا قرار دارد.

خب حضرت یونس نفرین می کند و می گوید که خدایا هرچه انجام دادم فایده ندارد، اینها کافرند و ما را مسخره می کنند و دارند تو را استهزاء می کنند و دیگر نتیجه ای ندارد پس زمین خودت را از لوث وجود اینها پاک گردان! خب عذاب هم می آید. حضرت وقتی می بیند که دارد عذاب می آید و چون ممکن است ایشان را هم بگیرد از آنجا بیرون می آید، این بیرون آمدن هم خطابش از آنجاست؛ یعنی خدا به او خطاب می کند که بیا بیرون تا این عذاب دامن تو را نگیرد یا اینکه اگر تو بخواهی در اینجا باشی دیگر عذاب نمی آید، این قسم دوم هم چیز شده است. ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ و مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿۱﴾ اگر می خواهی عذاب بیاید باید از اینجا خارج شوی و باید از این مکان بیرون بیایی چون تو وسیله رحمتی،

۱. سوره انفال (۸) آیه ۳۳. معادشناسی، ج ۲، ص ۸:

«ای پیغمبر! تا هنگامی که تو در میان این مردم هستی خداوند آنها را البته دستخوش عذاب نمی کند، و همچنین تا وقتی که آنان استغفار را شعار خود قرار دهند، خداوند عذاب کننده آنها نخواهد بود.»

وسیلهٔ رحمت که نمی‌شود [باعث عذاب شود]. لذا خدا به حضرت لوط هم می‌گوید که از اینجا خارج شو، ﴿إِلَّا أُمَّ رَأْتِكَ﴾^۱ به حضرت لوط هم می‌گوید که عذاب می‌خواهد بیاید و از این شهر بیرون برو چون اگر بخواهی در این شهر باشی دیگر عذاب معنا ندارد و امثال ذلک.

حضرت یونس [از شهر] بیرون می‌آید، وقتی که حضرت یونس بیرون می‌آید، آن وقت آن عذاب که می‌خواست نازل بشود افراد جمع می‌شوند، دیگر داستان خودش را دارد که مردم توبه می‌کنند و...

علت حبس حضرت یونس در شکم ماهی

حالا حضرت یونس که بیرون می‌آید و سوار کشتی می‌شود که دوباره برگردد ببیند که دیگر همه چیز درست و روبه‌راه شده است، همهٔ مردم مسلمان شده‌اند، ایمان آورده‌اند و آدم‌های خوبی شده‌اند، حالا این چه قضیه‌ای است که حضرت یونس باید چهل روز در شکم ماهی باشد؟! چون خود حضرت یونس هم بالأخره سیر خودش را دارد. ﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳۳.

ترجمه: «غیر آن زن کافرت.» (محقق)

نَّقِرَ عَلَىٰ هٗ ﴿١﴾ خیلی عجیب است! حضرت

گمان کرد که ما بر او قادر نیستیم! البته بعضی‌ها

گفته‌اند که ﴿نَّقِرَ﴾ معنای غلبه و قدرت نیست.

مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیه - در تفسیر

دارند که پیغمبر نمی‌آید ﴿فَظَنَّ أَنَّ لَن نَّقِرَ﴾ بکند

چون با عصمت انبیاء [نمی‌سازد] پس این همان

معنای **فَظَنَّ أَنْ لَمْ نَأْخُذْهُ** «ما او را بگیریم» می‌دهد،

نَأْخُذْهُ وَ نَكْتَفَهُ در چیز قرار بدهیم.^۲

ولیکن فرقی نمی‌کند معنای یکی است و تفاوتی

نمی‌کند! همین که می‌گوید: ﴿فَظَنَّ﴾، ﴿فَظَنَّ﴾ حالا

دیگر چه آن معنا را بگیرید و چه این را، یعنی

﴿فَظَنَّ﴾ اینکه از تحت قدرت ما خارج است یعنی

از این تحت قدرت بیرون می‌آید و خودش می‌تواند

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۹۷:

«پس چنین گمان نمود که ما بر او سلطه و استیلاء نخواهیم یافت.»

۲. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۴ و ۳۱۵:

«و قوله: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْتَضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقِرَ عَلَىٰ هٗ﴾ أی

وانکر ذا النون إذ ذهب مغاضباً أي لقومه حيث لم يؤمنوا به فظن أن لن
نقدر عليه أي لن نضيق عليه من قدر عليه رزقه أي ضاق كما قيل. و

يُمكن أن يكون قوله: ﴿إِذْ ذَهَبَ مُغْتَضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقِرَ عَلَىٰ هٗ﴾

وارداً مورد التمثيل أي كان ذهابه هذا و مفارقة قومه ذهاب من كان
مغاضباً لمولاه و هو يظن أن مولاه لن يقدر عليه و هو يفوته بالابتعاد
منه فلا يقوى على سياسته و أما كونه عليه السلام مغاضباً لربه حقيقة و
ظنه أن الله لا يقدر عليه جداً فمما يجلب ساحة الأنبياء الكرام عن ذلك
قطعاً و هم معصومون بعصمة الله.»

از آن عذاب فرار کند و کنار بیاید و همه اینها روی حساب است ها! تا کسی به آن مراتب نرسیده یا حداقل بویی از آنها نبرده باشد اصلاً نمی‌تواند این آیات را بفهمد. یعنی چه؟! حضرت یونس بیرون بیاید و چهل روز هم در شکم ماهی باشد، خب یعنی چه؟! اگر کسی از شما سؤال کند یا از این آقایان سؤال کند که آقا یعنی چه که خدا حضرت یونس را چهل روز عذاب بدهد؟! ﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا َ أَنْتَ سُبِّحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُجِي آلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾ خب برای چه؟! مگر پیغمبر خدا گناه کرده است؟! مگر پیغمبر خدا معصیت کرده است؟! تکلیف را انجام داده و

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷ و ۸۸. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۹۷ و اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۴۱:

«(و آنگاه که در شکم ماهی در ظلمات جای گرفت) ندا برآورد که: هیچ معبودی و صاحب اثر و سببی جز خدای احد و واحد نمی‌باشد. منزّه می‌باشی ای پروردگار از حدس و گمان ما، به درستی که من از ستمکارانم (و به واسطه جهل و نادانی بر خود ظلم و ستم می‌نمایم) پس آنگاه ما او را بیامرزیدیم و دعای او را اجابت نمودیم و او را از غم و کدورت و تألم عالم اعتبار، رها ساختیم و به عالم حقایق و واقعیت توحید وارد نمودیم، و سرّ این حقیقت را به او نمایانیدیم؛ و این چنین مؤمنین را نجات و رستگاری می‌بخشیم.»

مسخره‌اش کرده‌اند و او هم نفرین کرده و عذاب آمده است دیگر چهل روز در شکم ماهی بودن یعنی چه؟! چون این همه سیر برای خود این پیغمبر است! خود این پیغمبر هم در مسیر کمال خودش باید به مرتبه توحید برسد و او هم باید راه خودش را طی کند. آیا ما خبر داریم در آن وقتی که حضرت یونس داشت نفرین می‌کرد چه تفکری داشت؟! ما که نمی‌دانیم، شاید همین جا قرار است که یک مسئله‌ای اتفاق بیفتد. اینکه الآن دارد نفرین می‌کند و [می‌گوید که] اینها فایده‌ای ندارند چه تفکری دارد؟! اما پیغمبر ما هیچ وقت نفرین نکرد! می‌فرمود: **«اللَّهُمَّ اِهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ!»**^۱ اما حضرت نوح نفرین کرد،^۲ حضرت یونس نفرین کرد، حضرت لوط نفرین کرد.^۳ اینها همه نفرین کردند. خب آنها هم

^۱ .إعلام الوری، ص ۸۳؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۹۸؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۸۱؛ عنوان بصری ج ۲، ص ۱۶۰.

^۲ .سوره نوح (۷۱) آیه ۲۶:

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَىٰ آلِ أَرْضٍ مِنْ آلِ كَافِرِينَ دِيَارًا﴾. سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم، ج ۱، ص ۴۲۲: «و نوح گفت: پروردگارا، دیار و زنده‌ای از کافرین را در روی زمین باقی نگذار!»

^۳ .سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳۰:

باید انجام بشود، اگر آن کافر است این هم کافر است، اگر آن مشرک است این هم مشرک است، اگر آن به محاربه و جنگ برخاسته، این هم به محاربه و جنگ برخاسته است.

این مسئله باید برای خود حضرت یونس هم روشن شود، این نفرینی که تو کردی ما به این نفرین ترتیب اثر می دهیم و عذاب را می آوریم ولی آیا اگر تو نفرین نمی کردی هم قضیه به همین کیفیت باقی می ماند؟! اگر تو صبر می کردی و به تأخیر می انداختی باز هم به همین کیفیت بود؟! چقدر این نفرینی که تو کردی به ما مربوط است و چقدر به اذیت هایی که به تو کردند مربوط است؟! مسئله دارد خیلی دقیق می شود! این نفرینی که تو کردی ما به آن ترتیب اثر می دهیم و عذاب را هم می آوریم. عذاب آمد و همه هم دیدند و جریانش را می دانید. چقدر از این مسئله به ما مربوط است که چون مخالفت با تبلیغ کردند و چقدرش مربوط به اذیتی است که به تو کردند؟! بالأخره اذیت می کنند، آرام که

﴿قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَىٰ آلِ قَوْمِ آلِ الْمُفْسِدِينَ﴾

ترجمه: «لوط گفت: پروردگارا مرا بر مردم فساد انگیز نصرت بده.» (محقق)

نمی‌نشینند، مردمی که ولد چموش هستند و هر کدامشان یک بازی درمی‌آورند! پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «**ما أودى نبي مثل ما أوديتُ**»^۱ اینها مردمی که آرام نمی‌نشینند و هر روز یک [اذیتی] می‌کنند، این اذیت‌ها چقدر در این نفرین تو مؤثر بوده است؟!

قضیه این است! بله، ممکن است بگوییم که شصت درصد مربوط به خدا بوده و چهل درصد مربوط به اذیتی بوده که به تو کردند. البته ما این حرف‌هایی را که می‌زنیم همین‌طوری داریم می‌گوییم! [برای ما پیش بیاید] تا ده درصد هم جلو نمی‌آییم! حالا ما داریم برای حضرت یونس تکلیف تعیین می‌کنیم و اینجا در مدرسه فیضیه نشسته‌ایم و خیلی خوب و راحت، الحمدلله جایمان هم خیلی خوب است و این‌طوری برای پیغمبرها داریم پرونده درست می‌کنیم و تکلیفشان را تعیین می‌کنیم! ولی می‌گوییم که خدایا اگر برایمان هم پیش آوردی

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ۳، ص ۲۴۷؛ سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی‌الله‌و‌آله‌و‌سلم، ج ۱، ص ۲۵۳.

خودت دستمان را بگیر، خب دیگر غیر از این
چاره‌ای برای این مسئله نداریم. ما به ده درصد قضیه
[جلو نمی‌آییم]!

آن وقت اینجا شما ببینید این حکومتی که به دست
انبیای الهی می‌افتد آیا با آن حکومتی که دست من و
شما می‌افتد، یکی خواهد بود؟! نظراتی که در این
مسائل اعمال می‌شود و سلیقه‌هایی که در این قضایا
اعمال می‌شود و حکم‌هایی که در این زمینه از من و
امثال من صادر می‌شود، ریشه‌هایش در کجاها
می‌تواند قرار داشته باشد؟! همه رحمانی و توحیدی
است یا یک‌خرده، دوخرده یا سه‌خرده هم ... بله
دیگر! قضیه چیست؟ وقتی که ما داریم مسئله را به
پای اسلام می‌گذاریم حواسمان هست که اگر رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم در اینجا بود چه
می‌کرد؟! اگر به پای اسلام نگذاریم، راحتیم، اگر
نگذاریم، به هرطوری به هر قسم و کیفیتی [باشیم]
راحت هستیم ولی حالا که می‌گذاریم مردم
می‌خواهند به پای اسلام نگاه کنند، اگر بخواهند به
پای اسلام نگاه نکنند، پای پیغمبر به این وسط کشیده
می‌شود، پای امیرالمؤمنین و پای امام مجتبی و

سیدالشهداء و امام رضا علیهم السّلام این وسط کشیده می شود! آن وقت اینجا دیگر آدم باید خیلی تنش بلرزد و نمی تواند به همین راحتی [بگذرد] و همین طور نسبت به مسائل حکومت و قضاء و مسائل فتوا تمام اینها را از یک دیدگاه دیگر [باید نگاه کند].

ببینید چقدر انسان می تواند از این مبانی، از این آیات، از این قرآن و از این مسائل توحیدی استفاده کند. فقط یک قصه نخوانیم، داستان حضرت یونس و فلان و این چیزها دارد اتفاق می افتد و این مطالب برای انسان هم در طول زندگی پیش می آید و فقط باید از خدا بخواهیم وقتی که انسان می خواهد عبور کند [خدا انسان را] درست عبور بدهد و با نمره تجدید و رفوزه عبور نکند. حالا ممکن است که ما نمره بیست نگیریم و نمی گیریم! چون هیچ وقت نمره بیست برای ما نیست، نمره بیست برای اولیاء است و برای ما نیست ولی دیگر شش و پنج و چهار و صفر هم نگیریم! بالأخره نمره ده به بالایی، ده و یازدهی، همین قدر که تجدید نشویم [خوب است].

نمی دانم الآن نمره تجدید ده است کمتر است یا

بیشتر است. آن وقت که ما بودیم ده بود!

اینها چیزهایی است که برای انسان معارف را می آورد و زنده می کند و حرکت می دهد. خدا نیامده در قرآن قصه بگوید، خدا با ما دارد صحبت می کند و می گوید که زندگی ات را باید این طوری کنی! اگر به راه کمال می روی باید این کار را انجام بدهی و خودت را باید حضرت یونس فرض کنی! مخصوصاً برای اهل علم که اینها در میان مردم به تبلیغ معروف و مشهورند یا قضیه بالاتر برود و به مسئولیت بالاتری برسد، اینجا چه کسی می تواند مسئولیتی را قبول کند؟! همین طوری یک مسئولیتی را قبول کند و بگوید که بیا بابا یا علی، مسئولیتی را بپذیر دیگر، آقا بار روی زمین افتاده بیا این بار را بردار. چه کسی گفته که تو بیایی برداری؟! تو برو پی کارت بگذار یکی دیگر بیاید و بردارد.

یک نفر بیاید به بنده بگوید که آقای فلان شما بیا فلان مسئله را بپذیر، من هم بگویم که بله، این مسئله روی زمین افتاده بیایم بردارم. نه خیر! تو برندار بین چه می شود؟! مگر دنیا صاحب ندارد؟ یک وقت امام زمانی در کار نیست خب می شود [این طور] گفت

ولی صاحب دارد پس حساب و کتاب هست. آیا من در خودم می‌بینم که این بار را بردارم؟ بسیار خب بردارم، باید پاسخش را هم بدهم اما وقتی در خودم نمی‌بینم برای چه بیایم بردارم؟ روی زمین افتاده خب بیفتد مثل بارهایی که روی زمین افتاده است این هم روی آن! خیلی بار روی زمین افتاده است اینها هم روی آن [بیفتد]. آیا تو در خودت این اختیار و استعداد را می‌بینی یا نمی‌بینی؟ اگر می‌بینی برو بردار.

مرحوم آقا میرزا محمدتقی کسی بود که مرحوم آقا می‌فرمودند: ما مانند ایشان فرد بی‌هوا در بین افرادی که مسئولیت پذیرفتند کم سراغ داریم! مرحوم میرزای دوم - میرزای اول که خیلی مسئله‌اش چیز بود - در آن قضیه آمدن به نجف خودش را نشان داد که آدم بی‌هوایی است. وقتی سید یزدی پیغام فرستاد که شما با آمدنتان در اینجا شقّ عصای مسلمین می‌فرمایید. دست شما درد نکند! برای امام جماعت دعوتش کردند ایشان هم از کربلا بلند شده و آمده است حالا طرف این قسم از او استقبال

می کند! همین که می گوید: شما شقّ عصای مسلمین کردید، همان جا سوار می شود و به کربلا برمی گردد و صدایش را در نمی آورد! غروب می شود می بینند که در صحن نیامد هرچه صبر می کنند می بینند که نیامد، پس کجاست؟! ای بابا این ما را سر کار گذاشت! قرار شد که اینجا بیاید و نماز بخوانیم و افراد بیایند! بعد می بینند که نه آقا دارد در کربلا نمازش را می خواند! خدا حافظ شما، ما رفتیم.

به این مرد آدم بی هوا می گویند والّا می توانست بماند و بگوید که بالأخره ما را دعوت کردید و آمدیم دیگر خودتان می دانید، خودتان مشکل را حل کنید که چه خواهد شد. چه بساطی [به پا کردند]! همه به نام اسلام، ای وای اسلام در خطر می افتد، اگر یک کسی در صحن نماز نخواند اسلام به خطر می افتد؟! البته بیضه اسلام در خطر می افتد! داخل صحن کسی نماز بخواند اسلام در خطر می افتد و شقّ عصای مسلمین شده و نمی دانم چه به پا شده است. صاف برگشت رفت، خدا حافظ! اگر قرار است با یک نماز خواندن ما اسلام به خطر بیفتد و مضمحل بشود و تدمیر بشود ما به کربلا برگشتیم و سر خانه و زندگی

خودمان و همان جایی که بودیم. این نجف و این حوزة و این صحن و سرای امیرالمؤمنین علیه السّلام هم برای شما، بفرمایید نماز مغرب بخوانید و نماز عشاء بخوانید و نافله اش را هم بخوانید، اصلاً نماز شبستان را هم بیایید اینجا بخوانید، اذکاری اگر دارید - خب آنها که ذکر نمی گفتند - بخوانید، زیارت عاشورا هم بخوانید، اصلاً دعای ندبه هم بخوانید، صحن و همه این چیزها برای شما!!

یا مثل میرزای شیرازی وقتی که دید دارد از حاج میرزا حبیب الله رشتی حرف هایی می شنود، بنده خدا مریض هم بود، گفتند که باید جایی بروید، گفت که تمام، خدا حافظ شما! بی سروصدا به سامرا برای معالجه و برای مداوا می رویم. بیمار و مریض بودند به آنجا می رود و بعد می گوید که خب حالا همین جا هوا بد نیست و بینیم چه می شود و یک بحثی هم همین جا شروع می کنیم، دونفری و سه نفری و خلاصه مشغول می شود.

خلق الله هم در نجف می بینند که این نیامد، این که گفت خوب شد بابا این چه مرضی بود گرفت؟!

دو ماه، سه ماه، چهار ماه، بعد می آیند می بیند که سُر
و مُر و گُنده سر جایش نشسته، حرم می رود در
صحن می آید، چیز می کند! می گویند که میرزا نجف
[نمی آیی]؟! می گوید که دیدم حالم بهتر است و
می ترسم دوباره مریض بشوم!! پیشگیری هم که لازم
است، پیشگیری بهتر از درمان است! می گفت که
می ترسیم دوباره مریض شویم و بهتر است که
همین جا بمانیم و همین جا باشیم. اینها مردان خدا
بودند! می گوید که اگر قرار است بودن مادر اینجا
موجب شود که عرصه بر شما تنگ شود، این نجف
و حوزه برای شما، ما سامرا می رویم و همان جا
هستیم، دورترین نقطه تا نجف، نجف کجا؟ جنوب!
سامرا کجا؟ شمال! دورترین نقطه می رود و همان جا
هم می ماند.

الآن هر دو رفتند. هم میرزا محمدتقی رفت و هم
آن سید یزدی رفت. هم میرزای شیرازی رفت هم
میرزا حبیب الله رفت اما الآن آن طرف چه خبر
است؟! الآن چه کسی در آن طرف جلوتر است و چه
کسی عقب تر است؟! چه کسی باید حساب پس
بدهد؟! بالأخره اینها حساب و کتاب دارد. انسان بیاید

و این چیزها را بگوید و... بله!

یک وقتی یک هم‌چنین جریانی هم برای بعضی‌ها اتفاق افتاده بود که می‌خواست احساس مسئولیت کند. آقا مسئولیت چیست؟! اینها همه حساب دارد!

وقتی که میرزا محمد تقی به آقا سید احمد کربلایی [حواله داد] خب آقا میرزا محمدتقی هم می‌داند به چه کسی حواله بدهد نه به هر کسی، او می‌فهمد آن کسی که می‌تواند فقط سید احمد است و او می‌تواند از عهده این مسئله بربیاید. وقتی که به سید احمد حواله داد سید احمد جواب می‌دهد که ما به این چیزها کار نداریم و به میرزا بگو که در روز قیامت با ما طرف است! خیال نکند که اینجا هر کاری می‌خواهد بکند و هر حرفی می‌خواهد بزند، آنجا حکومت با ماست و دامن او را جلوی جدم خواهیم گرفت و نسبت به این قضیه تهدید می‌کند و شوخی نمی‌کند! خب اینها چه برداشتی داشتند؟ من در همان رساله اجتهاد و تقلید گفته‌ام که اینها چه برداشتی از مسئله داشتند. بی‌سواد نبودند! اینهایی که

فعالاً هستند از نظر سواد، انگشت کوچک آنها هم به حساب نمی‌آیند! بی‌سواد نیستند، چه برداشتی داشتند که آن برداشت را ما نداریم؟ آنها چه تفکری داشتند که این‌طور برخورد می‌کردند؟! آنها غم و غصهٔ اسلام را نداشتند؟! آنها بی‌غم بودند؟! آنها بی‌خیال بودند؟! آنها احساس مسئولیت نمی‌کردند؟! ما فقط احساس مسئولیت می‌کنیم؟! آیا این مسئله فقط در ما درآمده است؟! یعنی آنها احساس مسئولیت نمی‌کردند، آنها غصهٔ اسلام را نداشتند؟! آنها غصهٔ مسلمین را نداشتند؟! آنها غصهٔ مکلفین را نداشتند؟! آنها غصهٔ مقلدین را نداشتند؟! آنها احساس نمی‌کردند که چیزی روی زمین [مانده است] که حالا میرزا تقی شیرازی فوت می‌کند خب این بار روی زمین می‌افتد، احساس مسئولیت بکنیم و ما آن را برداریم؟! یعنی آنها هم‌چنین احساسی نمی‌کردند و هم‌چنین فهمی نداشتند! یا اینکه نه فهمشان هم خیلی بالاتر از ما بود! اگر از نقطه‌نظر مسائل ظاهری و عادی است که استعدادشان خیلی بالاتر و حافظه‌شان بالاتر و اطلاعشان بالاتر از ما بوده است و اگر از نقطه‌نظر مسائل تقوا باشد که اصلاً ما

اطلاع و خبر نداریم. آنها چه تفکری داشتند که این طور برخورد می کردند و آن تفکر را ما نداریم؟! به این قضیه برسیم!

آقا سید احمد کربلایی - رضوان الله تعالی علیه -
آدم عادی که نبود! مرحوم قاضی - رضوان الله تعالی علیه - که آدم عادی نبود! وقتی برای مرجعیت پیش او آمدند می گفت که شما بروید از دیگران تقلید کنید این همه هستند. بعد وقتی که رساله خواستند ایشان فرمودند: بنده رساله ندارم. مرحوم قاضی کسی بود که در حوزه های نجف وقتی که وارد می شد تمام علماء «**كَانَ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ**»^۱ همین طور ساکت می شدند! ایشان آدم بی سواد نبود! وقتی که وارد در یک مجلس فاتحه می شد یا وقتی که وارد یک مسجدی می شد که اعظم نجف و مراجع بودند همه آنها ساکت می شدند و کسی اصلاً به احترام ایشان حرف نمی زد! چه تفکری در اینها هست که این تفکر در ما نیست؟! مشکل کجاست؟! ایراد

^۱. ضرب المثل عربی؛ کتاب الأمثال، هاشمی، ص ۱۹۶؛ عنوان بصری، ج ۴، ص ۱۶۹.

کجاست؟! ایراد همین است که اینها به مطلب رسیده‌اند و ما نرسیده‌ایم، اینها به آن مسئولیت و به آن تعهد و به آن التزام رسیدند اما ما نرسیده‌ایم هرطوری که شد و به هر کیفیتی شد آقا بیا تنور گرم است و نان را بچسبان، کجای کاری اما او نه! این طور نیست. می‌گوید که تنور گرم است که گرم است به من چه مربوط است؟ تنور، تنور من نیست. من چرا نان بچسبانم؟! برای یکی دیگر است به من چه ربطی دارد.

منظور خدا از داستان‌ها و حکایت‌های قرآن

اینها همه مسائلی است که برای انسان عبرت می‌آورد. این بزرگان و این پیامبران الهی که آمدند و آیات قرآن که نازل شده باید به حساب برسیم و فکر کنیم و در این آیات تأمل کنیم و آنهایی که توانستند تا حدودی از اسرار آیات سر در بیاورند برویم ببینیم چه گفته‌اند؟ در تفاسیرشان در کتبشان چه چیزی ذکر کردند؟ داستان حضرت یوسف برای چیست؟ خدا بیاید هم‌چنین قضیه به این طول و درازی را در سوره یوسف برای ما بیان کند یعنی چه؟! یک جریانی بود و حضرت یوسف گفت: ﴿إِنِّي رَأَيْتُ

أَحَدَ عَشَرَ كَوَّكَبًا^۱ و بعد هم بزرگ می شود
 ﴿وَزَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ
 وَغَلَّقَتِ أَلْأَبْوَابَ﴾^۲ خیلی خب خودمان
 می گویم که اینها چیز مهمی نیست. بعد هم که قضیه
 سجن و بعد هم رسیدن به آن مسائل پیغمبری و...
 خدا از این قضیه و از این حکایت و داستان نویسی
 چه منظوری دارد و چه می خواهد به ما بگوید؟!
 می خواهد همین را بگوید که اگر می خواهی در این
 دنیا باشی مثل داستان یوسف برای تو هم پیش
 خواهد آمد، مثل یونس هم برای تو پیش خواهد آمد،
 مثل نوح هم پیش خواهد آمد، همه اینها برای تو پیدا
 خواهد شد منتها در حد خودت و در همان رتبه ای
 که خودت داری!

إن شاء الله خدا دست ما را بگیرد و فهم ما را
 نسبت به این مبانی و نسبت به این مطالب باز کند و
 در هر جا و در هر قدمی، ما را خودش با موفقیت

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴.

ترجمه: «در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره و...» (محقق)

۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۳.

ترجمه: «و بانوی خانه به میل نفس خود با او بنای مراوده گذاشت و (روزی)
 درها را بست و یوسف را به خود دعوت کرد.» (محقق)

عبور بدهد.

تلمیذ: این آیه (فَطَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ) به خاطر این نیست که یک موضوع خلاف [در مرتبه سلوک رخ داده است و [آن جریان چهل روز برایش پیش آمد؟

علت حبس حضرت یونس؛ سیر سلوکی او در کیفیت نزول اسماء و صفات و رؤیت مشیت خدا

استاد: بله، مسئله همان سیر سلوکی حضرت یونس در کیفیت نزول اسماء و صفات و کیفیت رؤیت مشیت خدا هست. حضرت یونس - هو الله العالم؛ خدا خودش در این مسئله بهتر می داند - بر این تصور بود حالا که این یک ولی خداست و حالا که این پیامبر خداست و حالا که این از طرف خدا مأمور به ابلاغ است پس دیگر مطلب به همین جا تمام شد و دیگر اراده، اراده اوست و چون می بیند قوا در تحت اختیار اوست؛ قوای باد، خاک، زمین، زلزله، طوفان، ابر و صاعقه همه در تحت اراده و قدرت اوست و وقتی که می بیند اینها مخالفت کردند، این افراد را خارج از مرتبه عبودیت تلقی می کند یعنی می گوید که اینها از تحت عبودیت درآمدند و حالا که درآمدند پس دیگر از چشم خدا افتادند و حالا که از چشم خدا افتادند بنابراین برای چه زنده باشند؟! پس جای نفرین همین جاست. وقتی کسی از تحت عبودیت خارج شود، از تحت

آن رقیّت خارج شود، از تحت انقیاد خارج شود و بیرون بیاید دیگر وجودش **کأن لم یکن** است و وقتی که وجودش کالعدم بود انسان برای عدم نفرین می‌کند که از بین برود.

عدم انقطاع عبودیت از مخلوقات در حین مخالفت

دیگر از این مسئله غافل بود وقتی که یک موجودی وجود پیدا کرد، مَهر عبودیت و ارتباط با آن مبدأ اعلیٰ و ربّ الارباب تا آخر به او زده شد! گرچه الآن مخالفت می‌کند ولی الآن در حین عبودیت و در حین ربط مخالفت می‌کند. این مسئله‌ای که این دیگر کنار گذاشته شد را نداریم، تو در اینجا خیال کردی که کنار گذاشته شد اما نه، این کنار گذاشته نشده است. این عبدِ گناهکار و عبدِ عاصم و عبدِ مذنب است نه اینکه دیگر عبد نیست و تبدیل به حجر شد و تبدیل به چه شد و به‌طور کلی کنار رفت. این عبد است متتها عبد متجرّی و عبد جسور است، این عبد، عبد کافر و مشرک است. وقتی این طور باشد پس نفرینی که می‌خواهد بکند ممکن است نفرین جایش را عوض کند و نفرین نکند. همین‌طور این چیزها را تحمل کند و این

مسئله را در نظر نیاورد یا موقع نفرین فرق کند و به یک حدی برسد که در آن حدی که رسید خود خطاب بیاید که نفرین کن، یعنی اگر هم نفرین هست از جانب اوست نه از جانب این! یعنی همان طوری که تبلیغ از جانب اوست آن نفرین و این استدعای عذاب هم از طرف او می آید، از طرف خدا می آید. خدا می گوید که تو عذاب را طلب کن. آن وقت اگر از طرف او بیاید دیگر چهل روز در شکم ماهی ماندن را ندارد، دیگر آن ﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُتَّعِظًا﴾^۱ را ندارد. این حرف ها را ندارد چون از طرف اوست، همان طوری که خطاب می آید که ابلاغ این را بکن همان طور خطاب می آید که فردا این مطلب را تقاضا کن. قضیه سیّان می شود، بود و نبود یکی می شود، تبلیغ و عدم تبلیغ یکی می شود، هدایت و عدم هدایت یکی می شود، ﴿وَلِلْأَمْرِ كُلِّهِ مُسْتَنْدٌ إِلَيْهِ﴾ یکی می شود.

نمی دانم تمام این چیزی که مربوط به ﴿طه﴾ *

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۹۷:

«داستان همنشین ماهی را بیاد آور که با حالت غضب و خشم از قوم خود جدا شد و از آنها فاصله گرفت.»

مَا أَنْزَلَ نَا عَلَى كَآلِ قُرْآنَ لَتَشَقَّىٰ ۖ * إِلَّا
 تَذَكَّرَ ۚ لَمَنْ يَخْشَىٰ ﴿۱﴾ این مسئله ظاهر می‌شود
 که دیگر همه چیز به دست اوست و او بخواهد،
 ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ
 يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^۲ اینجا ظهور پیدا می‌کند. ببینید
 اینها همه مظاهر خدا هست و تا انسان بخواهد به این
 ظهور برسد کار دارد و باید دورانی را طی کند. برای
 حضرت یونس طی کردن این به این کیفیت بود و
 ایشان برنامه را به این کیفیت انجام دادند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۲ و ۳. رساله مودت، ص ۷۸:

«طه، ما قرآن را بر تو نفرستادیم که به زحمت و سختی مبتلی شوی، بلکه قرآن تذکردهنده است برای هر کس که خاشع گردد.»

۲. سوره قصص (۲۸) آیه ۵۶. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۳:

«تو قدرت نداری کسی را که دلت بخواهد هدایت کنی؛ ولیکن خداوند است که هدایت می‌کند کسی را که بخواهد.»